

(۱) بخش استعمال نادرست لغات و ترکیبات. این بخش خود شامل سه قسمت است: قسمت اول کلمات و ترکیباتی که به سبب ترجمه‌های عجولانه و نادرست از زبانهای خارجی وارد زبان فارسی شده است؛ قسمت دوم کلمات و ترکیباتی که از زبان عامیانه به تدریج وارد زبان رسمی شده است؛ قسمت سوم کلمات و ترکیباتی که بواسطه کثرت استعمال غلط در نظر اول درست به نظر می‌آید، اما از نظر ساختمان کلمه و دستور زبان و قواعد آن نادرست است.

(۲) بخش املائی کلمات. این بخش نیز شامل سه قسمت است: قسمت اول کلمات و ترکیباتی که مردم در هنگام نوشتن آنها دچار تردید می‌شوند و ناچار به کتاب لغت مراجعه می‌کنند؛ قسمت دوم کلمات و ترکیباتی که گروهی از علما و اهل نظر چنین می‌نویسند و گروهی دیگر چنان؛ قسمت سوم کلمات و ترکیباتی که اگر چنین نوشته شود به فلان معنی است و اگر چنان نوشته شود به بهمان معنی.

(۳) بخش ترکیب کلمه‌ها و جمله‌ها، یعنی در حقیقت بخش نحو فارسی. این بخش شاید مفیدترین بخش کتاب باشد، زیرا برای شك و تردید در بخشهای اول و دوم کتب لغت، یعنی فرهنگهای مختلف فارسی و عربی می‌توانند راهگشا باشند، در حالی که در مورد این بخش کتابی یا مرجعی قابل اطمینان وجود ندارد و مؤلف کتاب با زمینه تخصصی زبان شناسی و احاطه به دستور زبان فارسی صالح‌ترین فردی است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند.

(۴) بخش لغات و ترکیبات و جملاتی که هر يك به جای خویش درست است اما مردم گاهی آنها را نابجا یا در حقیقت جابجا استعمال می‌کنند و با توضیحاتی که در این کتاب آمده است، حتی برای آنان که خود اهل فن هستند، تازه متوجه می‌شوند که تاکنون توجهی به مطلب نداشته‌اند و از این پس با توجه بیشتری به لغات و ترکیبات و جملات، آنها را به کار می‌برند.

(۵) بخش تلفظ درست لغات و ترکیبات. گاهی اصولاً آن لغت یا ترکیب به صورت غلط تلفظ می‌شود، و گاهی هم يك لغت یا ترکیب با تلفظهای گوناگون معانی مختلفی پیدا می‌کند.

(۶) بخشی از کتاب هم هست که فقط به عنوان تذکر آمده است و اگر هم در کتاب مطرح نمی‌شد، لطمه‌ای به جای نمی‌آمد. اکنون با توجه به محتوای کتاب و با توجه به مفید بودن کتاب و به جهت سعی در بهبود آن، نکاتی را که در حین خواندن کتاب به نظر رسیده است به ترتیب صفحات کتاب به نظر مؤلف محترم و خوانندگان مجله نشر دانش می‌رسانم.

نگاهی دیگر به:

غلط نویسیم

دکتر محمدجواد شریعت

غلط نویسیم، فرهنگ دشواریهای زبان فارسی. تألیف ابوالحسن نجفی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۶۵۰ ریال.

نوشتن مقاله انتقادی درباره کتاب غلط نویسیم دشوار است، و هر لحظه نویسنده گمان می‌کند که اشتباه می‌نویسد و نکند که لغتی یا ترکیبی یا اصطلاحی را غلط یا دست کم نابجا به کار برد، و خود را رسوای خاص و عام کند. و از آن دشوارتر آن که نویسنده کتاب، محقق استاد چون آقای ابوالحسن نجفی باشد که سوابق کارهای محققانه او انسان را به تکریم وامی‌دارد. کارهای علمی آقای نجفی همه بی‌نیاز از تعریف و تمجید است و می‌توان گفت که اغلب آنها ابتکاری است؛ اما این کتاب از همه آن کارها بهتر و مبتکرانه‌تر است. مبتکرانه، نه از آن جهت که در این زمینه پیش از این کتابی نوشته نشده است، بلکه از نظر نوع تنظیم و ترتیب و ساده نویسی و جامعیت آن، و از این جهت شاید بتوان گفت که در این زمینه مفیدترین کتابی است که تاکنون نوشته شده است و دانشجویان و معلمان و استادان همه می‌توانند در حد خویش از آن استفاده کنند و دعای خیر آنها بر سر نویسنده دانشمند آن سایه افکن گردد. کتاب به صورت الفبایی تنظیم شده است، اما می‌توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد؛ به این ترتیب:

می توانست به صورت ارجاع همه لغات و ترکیبات به يك مرجع عرضه شود و از حجم کتاب کاسته گردد. مثلاً ذیل فرمایشات و باغات و دهات فقط نوشته شود: «رجوع شود به آزمایشات».

ص ۳، س ۸: املاي «آزوقه» و «آذوقه» هر دورا صحیح می دانند، نمی دانم تذکرش چه ضرورتی دارد، اما کاش دلیل صحیح بودن هر دو وجه را هم می نوشتند.

ص ۳، س ۱۲: مؤلف محترم می خواهند بگویند که کلمه «آگاه» می تواند با حرف اضافه «به» استعمال شود و در مثالهایی که از متون فارسی به دست داده اند هیچ کدام کلمه مجرد «آگاه» در آنها استعمال نشده است بلکه یا «آگاه کردن» است یا «آگاهی دادن» یا «آگاه بودن» یا «آگاهانیدن».

ص ۴، س ۶: در مورد «آمالها» باید گفته شود که در زمان قدیم جمعهای مکسر زبان عربی را دوباره به «ها» و «ان» جمع می بستند و این موضوع می توانست تحت يك عنوان با ارجاع به آن بیاید و از حجم کتاب کاسته گردد.

ص ۴، س ۱۴: نوشته اند: «فعل آموختن هم به صورت متعدی به کار می رود و هم به صورت لازم». در صورتی که فعل آموختن هرگز به صورت لازم به کار نمی رود. یعنی «آموختن» یا به معنی «یاددادن» است و یا به معنی «یادگرفتن» که هر دو مفعول دارد و متعدی است. البته توضیحی که مؤلف محترم پس از آن داده اند مطلب را روشن می کند، اما جمله اول از نظر علمی نادرست است.

ص ۴، س ۲۱: مرقوم فرموده اند: «در متون معتبر فارسی نیز هرگز «که» همراه «آنچه» به کار نرفته است» اما در متون معتبر فارسی «آنچه که» هم استعمال شده است:

دُرست در دهانت و تیمار تو نهاد در دیده من آنچه که اندر دهان توست (دیوان رشید و طواط، ص ۴۹۲)

اصولاً «چه» برخلاف آنچه گفته شده و در دستور زبانهای مختلف آمده است، در مقابل «که» نیست؛ بلکه «چه» به جای «چیز»، یعنی یکی از مبهمات می آید، و بر طبق قاعده زبان باید حرف «که» پس از آن بیاید. و اگر نیاید باید آن را محذوف دانست. برای مثال همین شعر حافظ که به عنوان شاهد آمده است:

تیرمژگان دراز و غمزه جادو نکرد

آنچه آن زلف سیاه و خال مشکین کرده اند در این بیت «آن زلف سیاه و خال مشکین کرده اند» جمله پیرو است که باید با «که» به آنچه وصل شده باشد، یعنی در حقیقت جمله اصلی چنین است: «آنچه را که آن زلف سیاه و خال مشکین کرده اند، تیرمژگان دراز و غمزه جادو نکرد» و حرف «را» و «که» در حقیقت حذف شده است.

به معنای «در کوره حوادث پرورده و ورزیده» به کار رفته و در سالهای اخیر... در فارسی رایج شده غلط است و به جای آن باید گفت: فولاد آبداده یا فولاد آبدار. صفت «آبدیده» در این موارد بسیار قدیمی است و حتی قدمت آن به عهد ناصر خسرو می رسد. آنجا که می فرماید:

دیو هگرز آبروی من نبرد آنک روی بدو دارد آبدیده سنانم (دیوان، ص ۲۹۵)

ص ۱، س ۱۴: مرقوم فرموده اند: «ترکیب جعلی آتش گشودن از ساخته های دستگاه لغت سازی ارتش است... اما هیچ نیازی به ساختن چنین ترکیبی نبوده است، زیرا برای بیان این معنی در فارسی اصطلاحات متعددی هست که هم در نوشتار و هم در گفتار به کار می رود، مانند: آتش کردن، تیراندازی کردن، شلیک کردن...» اما باید گفت که هیچ کدام از این سه مصدر مرکبی که ذکر کرده اند کاملاً به معنی آتش گشودن نیست و تفاوت های ظریفی دارد که همه فارسی زبانان به آن واقفند.

ص ۲، س ۸: در مورد آخر و آخور، صورت اول را ترجیح داده اند، اما صورت دوم مرجح است. زیرا این کلمه به صورت ساده امکان دارد با «آخر» و «آخر» اشتباه شود و در صورت ترکیب هم تاکنون در هیچ متنی «میر آخور» به صورت «میر آخر» نوشته نشده است.

ص ۳، س ۵: در مورد «آزمایشات» و غلط بودن آن، باید بگویم که جمع به «ات» با جمع به «ها» و «ان» تفاوت معنوی دقیقی دارد که عامه فارسی زبانان به خوبی این تفاوت را درک می کنند. مثلاً «باغها» با «باغات» تفاوت دارد، یعنی در حقیقت جمع به «ات» در مفهوم «گروهه» (collective) است و «باغات» یعنی چند باغ مجاور یکدیگر. و از این جهت است که گاهی مردم «دهاتها» هم استعمال می کنند. من گمان نمی کنم که بتوان جمع به «ات» را از زبان فارسی طرد کرد، بلکه باید فقط به دنبال علت استعمال این نوع جمع در زبان فارسی باشیم.

در اینجا مطلبی به عنوان «معترضه» عرض می کنم و آن چنین است که گاهی يك مطلب دارای چند مثال است اما چون کتاب بر اساس ترتیب الفبایی تنظیم شده است مثالهای گوناگون در جای الفبایی خود آمده است و چند سطر از کتاب را اشغال کرده، که

ص ۵، س ۱۶: درباره «را» مرقوم فرموده اند که باید آن را جدا از کلمه پیش از آن نوشت که عقیده ای است صحیح؛ اما در مورد «ترا» که از قرن‌ها قبل تاکنون به همین صورت نوشته شده است، نوشته اند که باید آن را به صورت «تورا» نوشت نه «ترا». ولی صورت «ترا» صحیح تر است، زیرا «واو» آخر کلمه «تو» و او بیان ضمه است و اصل آن «ت» است که وقتی به تنهایی نوشته می شود «تو» است، اما وقتی به کلمه دیگری می چسبد حرف «و» آن مثل بقیه ضمه ها نوشته نمی شود و همین موضوع در مورد «تست» هم صدق می کند. شاید بگویند «تست» را هم باید «تواست» نوشت. اما وقتی «تست» مثلاً با «سُست» قافیه می شود، آیا می توان آن را به صورت «تواست» نوشت؟ به عقیده من هم «تورا» صحیح است و هم «ترا» و هیچ کدام غلط نیست.

ص ۷، س ۶: نوشته اند: «اتباع به فتح اول و سکون دوم، جمع تبع و به معنای «پیروان» است [در فارسی آن را جمع تابع و تبعه می گیرند] آنچه باید به این مطلب افزود این است که در زبان عربی اتباع جمع تبع است و تبع هم مفرد حساب می شود، هم جمع. یعنی تبع جمع تابع هم هست، و تابع علاوه بر تبع به تبعه و توابع و تبعات هم جمع بسته می شود.

ص ۷، س ۱۵: اتوبوس گرفتن گرده برداری (اصطلاحی برساخته مؤلف) نیست، بلکه به قیاس همان درشکه گرفتن تا کسی گرفتن ساخته شده است.

ص ۸، س ۸: نوشته اند: «در عربی اثنائیه نیامده است، به جای آن اثاث به معنای لوازم خانه گفته می شود و واحد آن ائانه است. در فارسی به جای اثنائیه بهتر است اثاث به کار رود» و بنده عقیده دارم که هیچ بهتر نیست، اثنائیه را ایرانیها به کار می برند و اثاث و ائانه را هم عربها.

ص ۸، س ۱۳: نوشته اند: «امروزه در زبان نوشتار گاهی اثرات را به عنوان جمع اثر به کار می برند و غلط است... به جای آن باید گفت: آثار یا اثرها». در مورد این نوع کلمات باید گفته شود که در زبان عربی یکی از علامتهای وحدت تاه مدوری است که در آخر اسم می افزایند. مثلاً وقتی در زبان عربی می گویند «شجر» یعنی درخت در مفهوم اسم جنس و وقتی می گویند «شجره» یعنی درخت در مفهوم واحد آن. حال اگر شجر را جمع ببندند «أشجار» می شود و اگر «شجره» را جمع ببندند «شجرات» می شود. همچنین است در مورد «اثر» و «اثره» و «ثمر» و «ثمره». البته مفرد «اثرات» یعنی «اثره» در فارسی به کار نمی رود. مطلب دیگر آن که «آثار» با «اثرات» از نظر بار معنوی تفاوت دارد.

ص ۸، س ۱۵: در مورد «اجزا» و «اجزاه» این دو با هم تفاوت دارند. برای مثال کارمندان يك اداره را معمولاً مردم اجزای آن اداره می گویند، حال اگر بخواهند کارمندان چند اداره را نام ببرند «اجزا» مفهوم اسم جمع پیدا می کند و به «ها» جمع بسته می شود.

ص ۵، س ۲۳: مرقوم فرموده اند: «آن و این ضمیر (یا صفت) اشاری هرگاه مقدم بر حرف ربط «که» بیاید معمولاً چسبیده به آن نوشته می شود... ولی اگر آن و این به معنای «آن کس [یا آن چیز]» و «این کس [یا این چیز]» باشد بهتر است که جدا از «که» نوشته شود». به این گفته چند ایراد وارد است: اول آن که بعد از صفت اشاری حرف «که» نمی آید، یعنی نمی تواند بیاید. دوم آن که این حرف «که» حرف ربط نیست، بلکه باید آن را همان «که» موصول دانست [می دانم که اخیراً عقیده ای در میان فضلا رایج شده است که همه این «که»ها را «که» ربط بنامند، اما قدما با تجربه ای که داشتند درست تشخیص داده بودند که فرقی هست میان این دو نوع «که». یعنی «که» موصول سازنده جمله پیرو «وصفی» است و در حقیقت کلمه پیش از خود را تشریح می کند و درباره آن توضیح می دهد و با «که» ربط فرق دارد؛ به این معنی که حرف «که» ربط جمله پیروی می سازد که خود یکی از ارکان جمله اصلی است. برای مثال وقتی می گویم: دیدم که او از خانه بیرون می آید. حرف «که» ربط است، زیرا در حقیقت جمله پیرو «که او از خانه بیرون می آید» مفعول بیواسطه فعل «دیدم» است. اما در جمله: «آن پسری که دیدی برادر من بود» حرف «که» موصول است زیرا جمله پیرو «که دیدی» آن پسر را وصف می کند و توضیحی درباره آن می دهد. استادانی مانند مرحوم همائی و مرحوم فروزانفر و امثال آنها این مطلب را به خوبی دریافته بودند و به جهت تفاوت میان آنها دو اصطلاح متفاوت را پذیرفته بودند. سوم این که هیچ تفاوتی میان این دو موضوع نیست یعنی هر جا «آنکه» یا «اینکه» هست در حد یکدیگر است و باید یا جدا نوشته شود یا سر هم، که بنده عقیده دارم که همه جا باید جدا نوشته شود و تفکیک آنها از یکدیگر منطقی نیست.

ص ۷، س ۲: در مورد تنوین می توان قاعده ای کلی ارائه داد و

اصولاً نکته‌ای را باید در اینجا تذکر بدهم تا در مورد عنوانهای متعددی که در این کتاب آمده است به‌طور کلی بحث کرده باشم. چون زبان فارسی زبان پیشوندی و پسوندی است، مردم ایران برای این که کلمه‌ای موضوعیت صرفی و نحوی خود را حاصل کند، باید آن کلمه را با پیشوند یا پسوند مناسب آن بشنوند تا مورد قبول آنان واقع شود. و پسوند جمع، «ها» یا «ان» و در مواردی «ات» است؛ بنابراین اگر کلمه جمعی یکی از این پسوندها را نداشته باشد، مردم آن را به‌عنوان جمع قبول ندارند و از خود علامت جمعی به آخر آن می‌افزایند. از این جهت است که مردم «احوالات» یا «احوالها» می‌گویند و می‌نویسند؛ یا «جواهرات» یا «جواهرها» می‌گویند و می‌نویسند. حتی این پسوندها شدت و ضعف دارد؛ به این ترتیب که مردم ایران بیشتر «ها» را به‌عنوان علامت جمع قبول دارند، و در درجه دوم «ات» را و در آخرین درجه «ان» را. از این جهت است که مشاهده می‌کنیم که فقیری در شهر می‌گردد و می‌گوید: «آقایونا (= آقایانها) به من عاجز کمک کنید» یعنی «ان» را به‌عنوان علامت جمع قبول ندارد و «ها» را علامت جمع می‌داند. در متون قدیم هم بنا بر همین اصل جمعهای مکسر عربی را دوباره به فارسی جمع می‌بستند. در این کتاب این موضوع می‌توانست تحت یک عنوان بیاید و مثالها هم زیر آن عنوان ردیف شود و بعد به‌خود کلمه ارجاع داده شود.

ص ۸، س ۲۳: کلمه «أحجام» را فارسی‌زبانان از روی الگوی «اجسام» ساخته‌اند و در فارسی به‌کار می‌رود. اگر در عربی به‌کار نمی‌رود به ما ربطی ندارد. عجیب است که آقای نجفی در موارد بسیاری این کار را درست می‌دانند اما در مورد بعضی از کلمات درست نمی‌دانند.

ص ۹، س ۲: «أحسن» بجای «أحسنت» به‌کار نمی‌رود، بلکه خود «أحسن» فعل ماضی مفرد غایب است و در اصطلاح به‌معنی «آفرین به او» به‌کار می‌رود، و «أحسنت» فعل ماضی مفرد مخاطب است و در اصطلاح به‌معنی «آفرین به تو» به‌کار می‌رود.

ص ۱۰، س ۱۱: کلماتی از قبیل ادبیات و ریاضیات و طبیعیات و غزلیات در اصل به این صورت بوده که اینها صفاتی برای موصوفهای جمع بوده‌اند و بعد این صفتها به‌جای موصوفها نشستند و طبعاً به‌صورت جمع درآمدند، و چون کلمه مؤنث بوده است به‌صورت جمع مؤنث عرضه شده است؛ به این ترتیب که در اصل «علوم ادبیه و علوم ریاضیه و علوم طبیعییه و اشعار غزلیه» بوده و ادبیه و ریاضیه و طبیعییه و غزلیه به‌جای علوم و اشعار نشستند و چون علوم و اشعار جمع است اینها هم جمع بسته شده‌اند و به‌صورت ادبیات و ریاضیات و طبیعیات و غزلیات درآمدند. اما

در مورد «ادبیات زمین لرزه» اگر به‌معنی اشعار و داستانها و مقالات ادبی باشد که درباره زمین لرزه نوشته شده است، هیچ عیبی ندارد.

ص ۱۱، س ۲۴: در زبان عربی «معوود» به‌همین معنی که در فارسی به‌کار می‌رود استعمال شده است مثل «الْيَوْمُ الْمَوْعُودُ» به‌معنی روز قیامت.

ص ۱۳، س ۱۱: نوشتن و نوشتن همزه «است» بستگی به تلفظ دارد. البته اخیراً چند مؤسسه انتشاراتی و از جمله مرکز نشر دانشگاهی جزوه‌هایی در زمینه املاهای فارسی به‌عنوان دستورالعمل خطاب به ویراستاران خود انتشار داده‌اند که هنوز نقدی بر آنها نوشته نشده است و تنظیم‌کنندگان این جزوه‌ها هنوز در پیچ و خم نسخه‌های خطی و تصحیح متون، مخصوصاً متون نظم فارسی دچار مشکل نشده‌اند و آقای نجفی هم در این راستا دچار ویراستاران شده‌اند. البته قاعده کلی داشتن آرزوی همه است، اما در مورد زبان گاهی نمی‌توان قاعده کلی به‌دست داد. این که تذکر دادم که نوشتن همزه «است» بستگی به تلفظ دارد به این ترتیب است که اگر مثلاً «تواست» بر وزن «گسست» تلفظ شود به همین ترتیب یعنی «تواست» نوشته می‌شود؛ و اگر بر وزن «سست» تلفظ می‌شود، باید به‌صورت «تست» نوشته شود. حتی اگر در جایی مجبور شویم که همزه «نیکواست» را تلفظ کنیم باید همزه آن را بنویسیم. همچنین اگر مثلاً «نورانیست» با «او را نیست» قافیه شده باشد باید همزه «است» حذف شود. بنابراین نمی‌توان با قاطعیت گفت که همه جا همزه «است» را باید نوشت یا همه جا نباید نوشت به استثنای همین یکی دو مورد.

ص ۱۳، س ۲۱: در زبان عربی «استاید» با دال بدون نقطه (مهمله) به‌کار نمی‌رود بلکه به ذال یا به‌صورت اسانده استعمال می‌شود.

ص ۱۸، س ۴: نوشته‌اند: «اعلا. املاهای این کلمه در عربی اعلی است، ولی در فارسی بهتر است که به‌صورت اعلا نوشته شود». البته نوشتن «اعلا» به این صورت ظاهراً عیبی ندارد، اما آیا خواندن آن در آینده برای مردم ما اشکال ایجاد نمی‌کند؟ جوانی که با این رسم الخط خو گرفت، آیا بعداً «اعلی» را در متون قدیمی بر وزن «اقمی» نمی‌خواند؟ مرحوم استاد بهمنیار سالها پیش، این پیشنهاد را مطرح کرد. عین عبارت او را در اینجا می‌آورم: «در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور به‌صورت یاء کتابت و به صدای الف تلفظ می‌شود. مانند: یحیی، موسی، مبتلی، اعلی. در فارسی الف این گونه کلمات را باید مطابق با تلفظ یعنی به‌صورت الف کتابت کرد. مانند: مبتلا، هوا، مولا، فتوا.... ازین قاعده

می توان اسمها و لقبهای خاص را که به یاء اشتهاار یافته است از قبیل موسی، عیسی، مصطفی، مستثنی دانست و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد. ملاحظه کنید که مرحوم بهمینار پیشنهاد می کند که الفهای مقصور را که به صورت «ئی» نوشته می شود به صورت الف بنویسند و اسمهای خاص را از این قاعده «مستثنی» کنند، اما تا وقتی که این پیشنهاد را مرجع یا مراجع صاحب صلاحیت تصویب نکرده اند آن را به همان شیوه قدیم می نویسند زیرا می داند اعمال نظر شخصی در این موارد صحیح نیست.

ص ۱۸، س ۱۸: چرا «اقشار» غلط است؟ اقشار جمع قشر است که فارسی زبانان ساخته اند و استعمال می کنند و وقتی فارسی زبانان می گویند «اقشار»، چون عرب نمی فهمد که این کلمه «اقشار» یعنی چه، درست مثل این است که گفته باشند: «قشرها».

ص ۱۸، س ۲۱: ترکیب «لا اقل» هم دست کمی از «اقلاً» ندارد، و هیچ کدام را نباید استعمال کرد. همان «دست کم» درست است.

ص ۱۹، س ۷: مرقوم فرموده اند: «اگرچه» یا مرادفهای آن... هرگاه در عبارتی به کار رود در جمله مکمل آن... استعمال «ولی» یا مرادفهای آن... خلاف منطق است و حتی به عقیده بعضی از فضلا خطای فاحش است. اما بعد در صفحه ۲۰، س ۳ نوشته اند: «با این همه، در آثار ادبی فارسی عبارتهای متعددی نیز می توان یافت که در آنها این قاعده مراعات نشده است، مانند:

اگرچه زنده رود آب حیات است ولی شیراز ما از اصفهان به»
(حافظ)

اصولاً حروف ربط (از این دیدگاه) در زبان فارسی به دو دسته تقسیم می شود: حرف ربط ساده (که فقط در آغاز جمله پیرو می آید) و حرف ربط مرکب مزدوج (که در آغاز و پایان جمله پیرو می آید). بنابراین در بیت:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است

به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
حرف ربط ساده (البته ازین دیدگاه، نه از نظر ذات کلمه که مرکب از «اگر» و «چه» است) به کار رفته است. اما در بیت:

گرچه شیرین دهنان پادشاهانند ولی

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
حرف ربط مرکب مزدوج (گرچه... ولی) به کار رفته است. همین قاعده در مورد «چون... لذا» (ص ۹۸، س ۲۱) صادق است. در زمان قدیم این ترکیب به صورت «چون... پس» به کار رفته است:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست
چون برآید در جهان جان وجود پس نماند اختلاف بیض و سود

ص ۲۶، س ۴: در زبان فارسی کنونی آنچه از لغت «اندیشمند» فهمیده می شود، همان «متفکر» و «اندیشنده» است و دیگر این کلمه بار معنایی قدیم خود را ندارد. و این ضرورت تحول معانی لغات است. کلمه «شوخ» در زمان عطار معنی «چرك بدن» را می داده و در زمان سعدی معنی «بیحیا» و در زمان ما معنی «بذله گو». این خاصیت زبان زنده است.

ص ۲۹، س ۱۵: در مورد آنچه ذیل کلمه «اوباش» آمده است چند نکته قابل تذکر است: اول آن که کلمه «اوباش» جمع «وَبَش» است ولی در زبان عربی «وَبَش» اصلاً معنایی ندارد، بلکه «وَبَش» مبدل یا به قول عربها مقلوب «بوش» است. دوم این که «مردمان» جمع کلمه «مردم» به معنی «انسان» است و اسم مفرد است، و ما شواهد فراوانی داریم که در آنها «مردم» به معنی «انسان» آمده است که معروفترین آنها این بیت سعدی است:

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
و این «مردمان» جمع همین «مردم» به همین معنی است.

ص ۳۰، س ۱۱: کلمه «اولی» که در زمان قدیم با پسوند تفضیلی «تر» استعمال می شده است به همان سببی است که در مورد جمع (نقد ص ۸، س ۱۵) گفته شد، یعنی کلمه ای که پسوند مناسب را ندارد شخصیت و موضوعیت لازم را ندارد، بنابراین اگرچه اولی صفت تفضیلی است اما پسوند تفضیل را ندارد. بنابراین در نظر ایرانیان صفت تفضیلی نیست. و این کار نه تنها در مورد «اولی» شده است بلکه در مورد صفات «به و مه و که و بیش و افزون» هم شده که همه آنها کلمات فارسی هستند.

ص ۳۱، س ۹: تلفظ کلمه «ایمن» اگر بر وزن «کیفر» باشد، باید به صورت «eyman» نوشته شود و اگر تلفظ آن «ayman» است بر وزن «کیفر» نیست.

ص ۳۱، س ۱۴: خلاصه سخن ایشان در اینجا این است که بزرگان شعر و نثر فارسی «این... است که...» به کار نبرده اند. شاید چنین باشد، اما اشخاص دیگرش به کار رفته است و بر آن قیاس می توان این یکی را هم به کار برد.

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من

این منم کاندر میان خاک و خون بینی سری
(سعدی)

ص ۳۳، س ۷: می فرمایند بهتر است «باطری» را به صورت «باتری» بنویسیم؛ اما نوشته اند که «بطری» را هم می توان «بتری» نوشت؛ اصولاً در مورد نوشتن کلمات فارسی یا حرفی مانند «ت» و «ص» بجای «س» و «ط» بجای «ت» بحثهای زیادی هست که عالمانه ترین آنها را استادان در گذشته مرحوم دهخدا و

می تواند تعیین کننده معنی آن باشد و احتیاجی نیست که یکی را با همزه بنویسیم و یکی را بدون همزه؛ یعنی هر دورا بدون همزه باید نوشت؛ به این ترتیب: «بهای این کتاب هزار ریال است» و «بهای روی تو بازار ماه و خور بشکست» که کلمات ماه و خور خود معرف معنی «بها» است.

ص ۵۱، س ۱۴: کلمه «بهبود» مصدر مرخمی است که به جای اسم مصدر به کار رفته است و احتیاجی به حرف «ی» ندارد. اما مطلب اساسی این است که مصدرهای عربی از قبیل «راحت» و «سلامت» و «خلاص» هم در حکم مصدر مرخم و به عنوان اسم در فارسی به کار می روند. در قرون اخیر کلمات «راحت» و «خلاص» غلبه صفتی یا وصفی پیدا کرده اند، و کلمه «سلامت» هم در همین مسیر است، یعنی کم کم «سلامت» را مردم به جای «سالم» به کار می برند، یعنی در نامه های خصوصی به جای این که مثلاً بنویسند: «پرویز سالم است» می نویسند «پرویز سلامت است». معلوم نیست چرا آقای نجفی استعمال «راحتی» را درست می داند (ص ۱۴۷)، اما استعمال «سلامتی» را جایز نمی شمارند.

ص ۵۶، س ۲۱: «مابین» مانند «بین» حرف اضافه است و در زبان فارسی معنی اصلی عربی خودش را از دست داده است، و استعمال آن به جای «میان» و «بین» صحیح است: «حسن با گامهای بلند سوت زنان مابین مردمی که در آمد و شد بودند ناپدید گردید» (صادق هدایت، زنده به گور، ص ۳۹).

ص ۵۸، س ۱۶: «ضربه پذیرفتن» با «ضربه خوردن» از نظر معنایی تفاوت دارد و در اینجا «پذیرفتن» به معنای «تحمل کردن» است.

ص ۵۸، س ۲۱: اجازه بفرمایید که «پرتقال» به معنی میوه معروف به همان حرف «قاف» نوشته شود و «پرتغال» به معنی مملکت معروف به همان حرف «غین» نوشته شود تا در میان آنها فرقی باشد.

ص ۶۴، س ۲۱: مرقوم فرموده اند «یک راه این است که فعل جمله بیروحتی المقدور از پایان عبارت به پیش از «که» موصول منتقل شود...» که صحیح آن جمله «پایه» است.

ص ۶۶، س ۱۰: کلمه «تحکیم» به معنایی که در فارسی به کار می رود، در عربی مستعمل نیست، اما در فارسی مستعمل است و هیچ عیب و ایرادی ندارد. بسیاری از کلمات عربی را ما به معنایی دیگر در فارسی استعمال می کنیم و عیبی ندارد.

ص ۶۷، س ۱: «ترشجات» با «ترشیاها» تفاوت معنایی دارد

مرحوم همائی در لغت نامه و التفهیم آورده اند که خوانندگان خود می توانند به آنها مراجعه کنند و علت این که از همان آغاز بعضی از کلمات خارجی را هم ایرانیان به حروف عربی نوشته اند، دلایلی وجود دارد که شرح آن از حوصله این مقاله خارج است. همین گونه است در مورد کلمات طالار (ص ۶۲)، طپانچه (ص ۶۳)، و طپیدن (ص ۶۳).

ص ۳۵، س ۳: مرقوم فرموده اند که «بسمه تعالی» غلط است و درست آن «باسمه تعالی» است، اما تکلیف «بسم الله الرحمن الرحیم» و «بسمک العظیم الاعظم» را معین نکرده اند.

ص ۴۰، س ۲۱: این بیت را: «صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند/ بر اثر صبر نوبت ظفر آید» از حافظ می دانند؛ اما در نسخه های معتبر حافظ چنین بیتی نیامده است.

ص ۴۳، س ۹: «برگذار» بدون هیچ شك و تردیدی یا «ذال» است که در مقابل آن «فرگذار» می آید. ضمناً آقای نجفی نمونه ای از مشتقات «برگزاردن» ذکر نکرده اند. (همه شواهد «برگزاردن» در لغت نامه دهخدا از یک کتاب و آن هم از تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب است که چایی انتقادی نیست.)

ص ۴۵، س ۱۸: بشریت بجای بشر از قبیل عدل به جای عادل است که در زبان و ادبیات فارسی سابقه ای بس طولانی دارد، همچنین است معاونت به جای معاون و ریاست به جای رئیس.

ص ۴۹، س ۴: «بلیط» به همین صورت درست است (رجوع کنید به نقد ص ۳۳، س ۷).

ص ۴۹، س ۷: کلمه «بنادر» جمع مکسر کلمه «بندر» است که درست مانند جمعهای مکسر دیگری که از زبان عربی گرفته ایم قابل استعمال است.

ص ۴۹، س ۱۴: اصولاً در زبان فارسی الفهای ممدود عربی الفی که بعد از آن همزه و در آخر کلمه باشد) را به صورت مقصور (با حذف همزه) تلفظ می کنند [جز در کلمه «اشیاء»]. اما در مورد کلمه «بهاء» هم باید همان قاعده کلی عمل شود و سیاق جمله

همان گونه که در مورد جمع به «ات» گفته شد و قاعده چنین است که اگر ایرانیان بخواهند کلمه‌ای را به «ات» جمع ببندند و آن کلمه با یکی از حروف صدادار پایان یافته باشد حرف میانجی «ج» در میان دو حرف صدادار اضافه می‌کنند مثل: طلاجات، پتوجات، ترشیجات، نوشتجات، و همه اینها هم درست است، و از نظر معنایی هم با «طلاها و پتوها و ترشیها و نوشته‌ها» فرق دقیقی دارد که هر ایرانی فارسی زبان آن را می‌فهمد.

ص ۶۸، س ۷: «تصادف» با «تصادم» فرق دارد و هر يك به جای خود باید به کار برده شود. در کلمه «تصادم» احساس می‌شود که باید کسی صدمه دیده باشد و به طور معقول باید تصادم وقتی گفته شود که شخصی مجروح یا کشته شده باشد (که به او مصدم می‌گویند) و «تصادف» وقتی گفته می‌شود که خسارتی به يك یا دو اتومبیل تصادف کرده وارد شده باشد.

ص ۶۸، س ۱۳: «تصفیه حساب» هم با «تسویه حساب» فرق دارد. اگر بدهکاری و طلبکاری را معین کنیم اما کاری نکنیم که ستون بدهکار و بستانکار معادل یکدیگر شود، این را تصفیه حساب می‌گویند، ولی اگر بدهکاری را بپردازیم و این دو ستون معادل یکدیگر شوند، این را می‌گویند تسویه حساب. و نباید این دو را به جای یکدیگر به کار برد.

ص ۶۹، س ۱۴: در مصدرهای باب «تَفَاعَلُ» و «تَفَعَّلُ» عربی که به حرف «ی» ختم می‌شود، فارسی زبانان تصرف کرده‌اند و آنها را به صورت الف تلفظ می‌کنند و می‌نویسند و از این قبیل است: تماشی و تقاضی و تبری (رجوع کنید به ص ۶۳) و تولی، که ایرانیان آنها را به صورت تماشا و تقاضا و تبراً و تولا به کار می‌برند. در مورد کلمات «تبری و تمنی» به هر دو صورت دیده و شنیده می‌شود. گاهی هم برخلاف این حالت، الفهای لغات عربی را تبدیل به «ی» می‌کنند؛ مانند: سلاح (سلیح) و رکاب (رکیب) و جهاز (جهیز)...

ص ۷۰، س ۱: باید این اصل را پذیرفت که بعضی از لغات عربی را در زبان فارسی به معانی دیگری غیر از آنچه در زبان عربی است به کار نمی‌برند. کلمه «تقدیر» به هر معنایی که در زبان عربی هست در فارسی به معنای قدردانی و تحسین و تمجید هم به کار می‌رود و غلط نیست.

ص ۷۰، س ۴: در مورد نوشتن «تقوی» به صورت «تقوا» نمی‌دانم این شعر حافظ را هم در نظر داشته‌اند یا نه: این تقویم تمام که با شاهدان شهر...

ص ۷۱، س ۱۴: «تکمیل نقایص» و «تکمیل نواقص» هر دو غلط

است، زیرا وقتی فردی فارسی زبان «نواقص» را به کار می‌برد، آن را جمع «نقص» می‌داند نه جمع «ناقص» یا «ناقصه». بنابراین بهترین و صحیح‌ترین ترکیب همان «رفع نقایص» یا «از میان بردن کاستی‌ها» است.

ص ۸۲، س ۱۲: کلمه «صواب» در زبان عربی اسم است و صفتی که از آن ساخته می‌شود «صائب» است. در زبان فارسی غالباً «صواب» به جای «صائب» به کار برده می‌شود، اما «صواب» به عنوان اسم هم در زبان فارسی استعمال می‌شود: «و صواب من آن است که در ملازمت اعمال خیر...» (کلیله و دمنه، ص ۱۴).

ص ۸۵، س ۸: همان گونه که در مورد جمع گفته شد ایرانیان چون زبانشان پیوندی یا پیشوندی و پسوندی است، اگر در مفهوم کلمه ساده‌ای هم آن پیشوند یا پسوند وجود داشته باشد، باز هم آن پیشوند یا پسوند را می‌افزایند، مثلاً کلمه «به» به معنی خوبتر را «بهتر» و «احوال» را «احوالات» می‌گویند، و همین گونه است کلمات «جای» و «جایگاه» و «مکتب» و «مکتبخانه» و «محضر» و «محضرخانه»...

ص ۸۶، س ۱۶: در مورد نوشتن همزه در کلمات عربی قاعده آن است که اگر خود همزه حرکت دارد، آن همزه را موافق حرکتش می‌نویسند، یعنی اگر فتحه دارد به صورت الف، و اگر ضمه دارد به صورت واو، و اگر کسره دارد به صورت یاء کتابت می‌کنند، مانند: توأم و روؤف و آئمه. و اگر خودش ساکن است به ما قبل آن نگاه می‌کنند و همزه را موافق حرکت ماقبلش می‌نویسند. مثل: مؤمن و رأس و ذئب. و اگر همزه‌ای فتحه داشته باشد و ماقبل آن کسره یا ضمه باشد به صورت متناسب با حرکت ماقبلش نوشته می‌شود. مانند: تخطئه و مؤثر و اگر همزه بین الف و تاء کشیده آخر کلمه قرار بگیرد، در عربی به صورت خود همزه و در فارسی بر روی کرسی «ی» قرار می‌گیرد. مانند: «قراءت» و «قرائت». بر طبق این قاعده اصولی و محکم «جرات» را باید به همین صورت نوشت، نه «جُرئت». و اگر باید به صورت اخیر نوشت دلیل می‌خواهد.

ص ۹۲، س ۱۰: «جُمَلات» جمع «جُمَل» نیست، بلکه مانند «نغمات» و «حُجرات» است که به ترتیب جمع «جمله» و «نغمه» و «حُجره» است.

ص ۹۳، س ۱۰: اسم جمع هم جمع بسته می‌شود، مثل: «لشکر» و «لشکرها»؛ اما وقتی به عنوان اسم نوع به کار رود جمع بسته نمی‌شود.

ص ۹۳، س ۲۲: کلمه «جنت» در اصل به معنی باغ است و جمع آن

الف مقصور) است که به معنی پیرامون و گرداگرد در زبان عربی آمده است.

ص ۱۱۸، س ۱۳: مردم ناحیه «ختا و ختن» به زیارویی معروف نیستند، بلکه این ناحیه دارای آهوان فراوان است که هم دارای چشمان زیبا هستند و هم از نافه آنها که پُر از مشك بوده استفاده می شده است. در شعر منسوب به حافظ هم اشاره به چشمان آهو است:

دو چشم شوخ تو بر هم زده ختا و ختن

به چین زلف تو ماجین و هند داده خراج

ص ۱۲۰، س ۳: «خرّاج» از نظر معنی هم با «گشاده دست» تفاوت دارد، هم با «دست و دل باز» و هم با «ولخرج». ضمناً خراج ساخته ایرانیان است و استعمال آن اشکالی ندارد و به این معنی است: کسی که در خرج کردن برای خود و خانواده و دوستان و مهمانانش مضایقه و دریغی ندارد و با جان و دل در راه آنان خرج می کند.

ص ۱۲۰، س ۱۰: «خورجین» به همین املا نوشته می شود، و مخفف آن «خرجین» است و این کلمه مرکب است از «خور» به معنی کیسه و جوال و پسوند «جین» پسوند شباهت (معادل گون). یعنی چیزی شبیه کیسه و یا جوال، که پسوند «جین» به صورت «جین» درآمده است.

ص ۱۲۱، س ۱۹: در مورد «خزانه» و «خزینه» مطلب درست همان است که مرحوم دکتر معین گفته اند. به این طریق که در عربی کلمه «خزانه» به کار رفته است و مُمال آن «خزینه» است که هر دو به کسر حرف «خ» است. و کلمه «خزینه» به فتح اول لغتی است مستحدث در زبان عربی و به معنی انبار کالا است و لغتی است غیر از خزانه و خزینه.

ص ۱۲۲، س ۱۲: در زبان عربی گاهی «فعلیه» به جا و به معنی مصدر یا اسم معنی یا اسم ذات به کار می رود. مثلاً «نقیصه» به جا و به معنی «نقص» و «ملیکه» به جا و به معنی «مَلک» استعمال می شود. بنابراین کلمه «خَصیله» به جا و به معنی «خصلت» است و جمع آن یعنی «خصائل» به معنی «خصلتها» است.

ص ۱۲۳، س ۹: «خطرات» غلط نیست، رجوع کنید به نقد ص ۳، س ۵

ص ۱۲۳، س ۱۷: در مورد «خلاص» و «خلاصی» رجوع کنید به نقد ص ۵۱، س ۱۴.

ص ۱۲۴، س ۵: کلمه «خلیق» بر وزن فعیل در زبان عربی علاوه

«جنات» است ← جنات تجری من تحتها الانهار.

ص ۹۵، س ۱: «جهاز» به معنی تجهیز و آماده شدن (اسم معنی) و به معنی وسیله آمادگی (اسم ذات) است و مُمال آن (یعنی یا تبدیل الف به یاء) «جهیز» می شود. حرف «یاء» علامت صفت نسبی و «ة» سازنده اسم ذات از صفت نسبی در آخر هر دو آمده است و به صورت «جهازیه» و «جهیزیه» درآمده و همه صحیح است و استعمال هیچ يك اشکالی ندارد.

ص ۹۷، س ۴: در مورد کلمه «چنانکه» که گاهی دو قسمتش از هم جدا می شود، باید گفت که این دو وقتی از هم جدا می شوند که تأکید روی کلمه «چنان» باشد و در حقیقت حرف «که» در این موقع «که» موصول است که قید تشبیه مؤکد یا قید حالت مؤکد «چنان» را شرح می دهد، مثلاً در این شعر حافظ:

چنان بر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم
جمله «که فکر خویش گم شد از ضمیرم» شرح دهنده کلمه «چنان» است که به معنی «به طوری» یا «به گونه ای» است.

ص ۱۰۳، س ۸: کلمه «حجیم» را چون در عربی به کار نرفته است، غلط می دانند؛ در صورتی که مانند بسیاری از کلمات ساخته ایرانیان است و به کار بردنش هیچ عیبی ندارد.

ص ۱۰۵، س ۲۴: «حرّاف» یا «پُرگو» از نظر معنی تفاوت زیادی دارد.

ص ۱۱۰، س ۱۳: کلمه «حفاظت» هم مانند «قضاوت» ساخته ایرانیان است و استعمال آن اشکالی ندارد.

ص ۱۱۲، س ۱۵: در زبان عربی بعضی از کلمات جمع ندارند و برای بیان جمع آنها از جمع کلمه مترادف آنها استفاده می شود، مثلاً جمع «مرأة و امرأة» را «نسوان» می گویند که خود، جمع نساء یعنی مترادف «امراه و امرأة» است. همین گونه است جمع «مَلک» به معنی فرشته که به جای آن جمع «ملیکه» را می گویند که «ملائک» می شود. به همین ترتیب به جای جمع جس از جمع «حاسه» که «حواس» است استفاده می شود.

ص ۱۱۳، س ۱۳: کلمه «حوالی» مبتدل و مُمال «حوالی» (منتهی به

بر معنی مناسب و شایسته چون صفت مشبّهه است هم به معنی خالق است و هم به معنی مخلوق. و در زبان فارسی آن را از مصدر «خلق» به ضمّ اول می‌دانند و استعمال آن در این مفهوم هم عیبی ندارد.

ص ۱۲۶، س ۶: مرقوم فرموده‌اند: «خودکفایی... غلط نیست، زیرا کلمه کفایت عربی بر طبق قاعده تشکیل صفت می‌تواند کفایی شود، مانند تجارت ~ تجاری یا زراعت ~ زراعی و جز اینها» یعنی یاء خودکفایی را یاء نسبی گرفته‌اند یا به قول خودشان «یاء صفت‌ساز»، در صورتی که یاء خودکفایی یاء مصدری است و نمی‌تواند تاء مصدری یعنی تاء «کفایت» را حذف کند. «خودکفایی» از بیخ و بن غلط است و «خودبسای» از آن هم بدتر است، اما «خودبسندگی» را اگر مردم به کار ببرند، ترکیب بدی نیست.

ص ۱۲۶، س ۲۲: مثالهایی که برای استعمال ضمیر متصل پس از ضمیر مشترک آورده‌اند مانند استعمال امروزی آنها نیست، به این ترتیب که: «در سرایهای خودتان فرود آوردیم» = (و شما را در سرای خود فرود آوردیم) / «ابراهیم گفت: سوزن خودم باید» = (ابراهیم گفت: سوزن خود مرا باید = مرا سوزن خود لازم است) / «یارب این نو دولتان را با خر خودشان نشان» = (یارب این نو دولتان را با خر خود نشانشان).

ص ۱۲۹، س ۱۲: «دُخانیات» ذاتاً باید مشدّد باشد، زیرا از کلمه «دُخان» به معنی دود و یاء نسبت عربی (که مشدّد است) و «ات» علامت جمع ساخته شده است، ولی اغلب بدون تشدید تلفظ می‌کنند و این حاکی از آن است که مردم «ات» را علامت جمع فارسی می‌دانند و مثل «ان» قبل از آن را مشدّد تلفظ نمی‌کنند.

ص ۱۳۵، س ۱۲: اولاً کلمه «دستور» در زبان فارسی به معنی وزیر و مرکب از «دست» و «ور» است و آنچه به معنی اجازه در فارسی مستعمل بوده است «دستوری» بوده و مردم اکنون مخفف آن (مثل انگشتر و انگشتری و قلع و قلعی) یعنی «دستور» را استعمال می‌کنند. ثانیاً «دستورات» جمع غلطی نیست، رجوع کنید به نقد ص ۳، س ۵.

ص ۱۳۵، س ۱۸: «دلایل» علاوه بر این که جمع «دلالت» است جمع «دلیله» هم هست و حرف «ة» در آخر «دلیله» علامت وحدت است مثل «شجر» و «شجرة». و همان گونه که مادر زبان فارسی گاهی کلماتی را که یاء وحدت دارد جمع می‌بندیم مثلاً «ماهی» = ماه + یاء وحدت» و «سالی» = سال + یاء وحدت» را به صورت ماهیان و سالیان [و صفت نسبی آنها را به صورت ماهیانه و

سالیانه] به کار می‌بریم، عربها هم مثلاً جمع دلیله را به صورت «دلایل» به کار می‌برند.

ص ۱۳۶، س ۱۶: نوشته‌اند که دوران بر وزن نوغان همان دوران بر وزن فوران است که ایرانیان دو نوع تلفظ می‌کنند. اما کلمه دوران بر وزن نوغان از کلمه «دور» بر وزن جور و پسوند «ان» یعنی پسوند زمان [که مثلاً در کلمات بامدادان و صبحگاهان می‌آید] ساخته شده است یعنی زمانی که از گردش چرخ بوجود می‌آید و توسعاً به معنی عهد و روزگار و گردش زمان است.

ص ۱۳۷، س ۵: همان گونه که در نقد ص ۳، س ۵ گفته شد جمع به «ات» از قدیم الایام مرسوم بوده است و غلط نیست و «دهات» در مفهومی غیر از «ده‌ها و دپه‌ها» است و جالب توجه این است که «یاء نسبت» که غالباً در آخر کلمات مفرد می‌آید در این مورد در آخر جمع آمده است و منسوب به آن را «دهاتی» می‌گوییم.

ص ۱۵۴، س ۷: مرقوم فرموده‌اند: «رئوس جمع رأس را عربها به صورت رؤوس و رؤوف به معنی مهربان را عربها به صورت رؤوف می‌نویسند، اما بهتر است ما همان رؤوس و رؤوف بنویسیم» اما وقتی به کلمه «سؤال» می‌رسند (ص ۱۶۵، س ۱۱) مرقوم فرموده‌اند: «املائی سؤال در عربی و فارسی به همین صورت است و نوشتن آن به صورت سنوال درست نیست» در حالی که هر دو همزه از نظر معیار زبانی يك حکم دارند، یعنی در مورد رؤوف و رؤوس همزه مضموم و در مورد سؤال همزه مفتوح است اما حرف قبل از آن مضموم است و ضمّه بر فتحه غلبه دارد.

ص ۱۵۷، س ۱۳ و ص ۱۶۳، س ۱۱: کلمه «زوّجات» را ایرانیان از روی الگوی «نغمات» و کلمه «سکنه» را از روی الگوی «عمله» جمع «عامل» ساخته‌اند و استعمال آنها هم عیبی ندارد.

ص ۱۶۰، س ۶: شاهدهی که برای استعمال «سایر» به معنی بقیه آورده‌اند درست نیست، بلکه این شاهد برای «سایرین» است که در مورد همین «سایرین» هم بحث زیاد است.

ص ۱۶۲، س ۱۰: سفارشها با سفارشات از نظر معنی تفاوت دارد. «سفارشها» به معنی توصیه‌هاست و «سفارشات» به معنی صورتی از

کالاهاست که بازرگانان خواستار خرید آنها هستند و امثال آن...

ص ۱۶۶، س ۴: «سیّاس» به معنی «سیاست باز» نیست و نمی توان «سیاست باز» را به جای سیّاس به کار بُرد. «سیّاس» به کسی می گویند که موقع شناس وزیرک است و در مورد سیاست مملکت به کسی می گویند که مسلط به امور سیاسی است.

ص ۱۶۶، س ۷: در این موارد باید تلفظ عامیانه ملاک کار قرار گیرد نه اصل تلفظ خارجی. بنابراین همان «سِفلیس» یا حداکثر «سیفلیس» درست است نه «سیفلیس».

ص ۱۶۷، س ۴: کلمه «سَبَّات» بهتر است به صورت «سَبَّات» نوشته شود. رجوع کنید به «مُنشآت» و نقد آن (ص ۲۶۹، س ۲۴).

ص ۱۷۰، س ۱: در زبان فارسی گاهی اسم فاعل‌های عربی را به جای اسم مفعول به کار می برند. مثلاً «حاصل» را به جای «محصول» استعمال می کنند (حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست). بنابراین «شایق» به معنی «دارنده شوق» و نه به معنی «برانگیزنده شوق» درست است.

ص ۱۷۰، س ۱۸: در مورد حرف «ه» در «شبه» بحث‌های زیادی هست و هنوز کسی چنین با قاطعیت نظر نداده است که هاء «شبه» غیرملفوظ است، و اگر هم نظر داده است نپذیرفته اند. زیرا همان مُعَرَّب آن یعنی «شَبَق» نشان می دهد که نباید «شبه» به هاء غیرملفوظ ختم شده باشد.

ص ۱۷۲، س ۱۸: در مورد «شست» به معنی «دام» اظهار نظری فرموده اند

ص ۱۷۲، س ۲۳: «شعبه» و «شُعَبات» مانند «جمله» و «جملات» است.

ص ۱۷۶، س ۲۱: برای توجیه کلمه «شیرینیجات» رجوع کنید به نقد ص ۶۷، س ۱.

ص ۱۸۰، س ۷: کلمه «صد» به سبب التباس با «سد» عربی به معنی مانع با «ص» نوشته شده است، اما در مورد «سده» این التباس در میان نبوده است، و آن را با همان «س» نوشته اند. بعضی از فضلا عقیده دارند که فارسی «قرن» را «صده» یعنی با صاد باید نوشت.

ص ۱۸۲، س ۱۱: کلماتی مانند «حیوة» و «زکوة» و «صلوة» و «مشکوة» رسم الخط قرآنیشان همین گونه است که نوشته شد و امروزه در سرزمین‌های عربی آنها را به صورت «حیاء» و «زکاء» و «صلاة» و «مشکاة» می نویسند و چاپ می کنند و ما می توانیم آنها

را به صورت «حیات» و «زکات» و «صلات» و «مشکات» بنویسیم و فقط در مورد «صلات» ممکن است در بعضی از مواقع با کلمه «صلات» به کسر صاد و جمع «صله» اشتباه شود.

ص ۱۸۹، س ۱۴: در مورد «عامل» و جمع‌های آن باید گفته شود که اگر «عامل» به معنی کارگزار یا کارمند دولت یا نماینده دولتی در کشور دیگر یا جاسوس دولتی در کشور دیگر باشد، جمعش «عُمَال» می شود. و اگر «عامل» به معنی عمل کننده و تغییر دهنده و امثال آن باشد، جمعش «عوامل» می شود. و می دانیم که جمع دیگر «عامل» هم «عَمَله» است که ما مفرد آن را استعمال نمی کنیم و جمعش را به معنی مفرد به کار می بریم.

ص ۱۹۴، س ۲۵: کلمه «عقلانی» صفت نسبی عربی است که از عقل و «آنی» ساخته شده است مثل «روحانی» و «جسمانی» و «نورانی» و «صمدانی». اما «عقلایی» هم درست است یعنی از عَقْل جمع عاقل و «ی» علامت صفت نسبی و از همین قبیل است «دهاتی» و «خسروانی» و «کیانی» و هیچ خلاف قاعده‌ای در ترکیب این کلمه مشاهده نمی شود.

ص ۱۹۶، س ۱۵: کسی تاکنون علیه کلمه «علیه» اعتراض نکرده و تلاشی در بیرون راندن این کلمه نشده است؛ بلکه علیه ترکیب «برعلیه» فریاد اعتراض بلند است که به قول مرحوم قزوینی حشو قبیح بل اقیح است.

ص ۲۰۰، س ۱۵: «فواعل» هم جمع «فاعل» است و هم جمع «فاعله». بنابراین «عوامل» هم جمع «عامل» است و هم جمع «عامله».

ص ۲۰۳، س ۹: «غدغن کردن» را به معنای «دستور دادن و مقرر کردن» در انشای اداری زمان قاجار به کار می بردند نه در انشای اداری امروز. ضمناً جمله اعتمادالسلطنه هم درست است، زیرا غدغن کردن به معنی دستور دادن و مقرر کردن است: «امیرکبیر غدغن کرده بود (یعنی دستور داده بود) که کسی شراب نفرشد».

ص ۲۰۶، س ۲۴: «غیبت» به معنی غایب شدن یا غایب بودن بر وزن «کیفر» نیست، بلکه بر وزن «رحمت» است.

ص ۲۶۳، س ۳: کلمات «مفاسد» به جای جمع «فساد» و مداخل به جای جمع «دَخل» و مخارج به جای جمع «خَرج» و محاسن به جای جمع «حُسن» و مقابح به جای جمع «قبح» و مشاغل به جای جمع «شغل» را ایرانیان ساخته‌اند و استعمال می‌کنند و هیچ عیبی ندارد.

ص ۲۶۴، س ۱۸: مرقوم فرموده‌اند: «کلمه «مُقتدی» اسم فاعل یا اسم مفعول اقتدا در عربی دو تلفظ مختلف و دو معنای مختلف دارد که در فارسی نیز مستعمل است. هرگاه به کسر آخر و به صورت moqtadi تلفظ شود اسم فاعل و به معنای تقلید کننده و «پیرو» است؛ اما به فتح آخر (moqtadā) اسم مفعول و به معنی مورد تقلید و توسعاً به معنی «بیشوا و رهبر» است. «اولاً هیچ کدام به کسر یا فتح آخر نیست، بلکه به کسر یا فتح حرف ماقبل آخر است. ثانیاً «مقتدی» به معنای تقلیدکننده نیست بلکه به معنی «اقتداکننده» است و «مقتدی» هم به معنی کسی است که به او اقتدا می‌کنند، یا به معنی مورد اقتدا.

ص ۲۶۶، س ۲۰: مرقوم فرموده‌اند «مَلِك، به فتح اول و دوم به معنای فرشته است (در جمع: ملايك)، در صورتی که ملايك جمع ملیکه است و به جای جمع مَلِك استعمال می‌شود.

ص ۲۶۷، س ۵: «مَلِك» در مفهوم «پروردگار» در قرآن کریم به کار نرفته است، بلکه در مفهوم همان «پادشاه» است که با ترکیب با کلمه بعدی در مفهوم «پروردگار» می‌شود، مثل: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یا «مَلِكِ النَّاسِ» که اگر یوم‌الدین و الناس نبود توجیه آقای نجفی صحیح بود.

ص ۲۶۷، س ۱۰: جمع عربی کلمه «مَلِك» به ضمّ اول را ننوخته‌اند.

ص ۲۶۹، س ۲۴: مرقوم فرموده‌اند که «باید «مُنشآت» را همین گونه نوشت و بعضی آن را به صورت «منشآت» یا «مُنشآت» می‌نویسند و غلط است». البته این مطلب صحیح است، اما در مورد «سَيَات» نظری به خلاف این ابراز می‌دارند.

ص ۲۷۱، س ۱۵: «نهی منکر» درست نیست، بلکه باید «نهی از منکر» گفت و نوشت.

ص ۲۷۲، س ۲۰: در زمان حاضر «موسوم» را مردم به معنی «نامیده شده» به کار می‌برند و هیچ کس به ریشه عربی آن توجه ندارد.

ص ۲۷۵، س ۱: «مهر» و «مهریه» را مقایسه کنید با «جهیز» و «جهیزیه».

ص ۲۱۰، س ۲۵: آن گونه که من استنباط کرده‌ام «فراز» را مردم اکنون به معنی «قسمتی از جمله» یا «بخشی از سخنان کسی» یا «بخشی از زندگی کسی» به کار می‌برند که ریشه انگلیسی دارد.

ص ۲۲۲، س ۱۷: «قطور» در میان مردم رایج است و به کار بردنش عیبی ندارد.

ص ۲۲۸، س ۲۱: «کعب الاحبار» شخصی است یهودی که در زمان «عمر» اسلام آورد و از «علمای صدر اسلام» نیست.

ص ۲۳۲، س ۸: «گذاردن» غلط نیست زیرا ترکیبات آن استعمال شده است از قبیل «گذارد تیغ و تیر» که مصدر مرخم از «گذاردن» در آن استعمال شده است و به جای «وَقَعَ السَّهْم» عربی به کار رفته. اما «گزارشتن» البته غلط است.

ص ۲۳۵، س ۲۴: در مورد «گوشمال» و «گوشمالی» مقایسه کنید با «بهبود» و «بهبودی». تفاوت در این است که «گوشمال» با «بُن مضارع» اما «بهبود» با «بُن ماضی» ساخته شده است.

ص ۲۴۱، س ۲۰: در جمله «ماهی را مانستیم» حرف «را» به معنی «به» و حرف اضافه است.

ص ۲۴۵، س ۲۱: «محظور» در زبان فارسی صفت یا صفت به جای اسم است و «محدور» غلبه اسمیت دارد.

ص ۲۵۱، س ۵: کلماتی از قبیل «مساعی و مقابح و مفاسد» به معنای جمع «سعی و قبح و فساد» در زبان فارسی رایج است.

ص ۲۵۸، س ۲۴: در زبان عربی «فَعِيل» به معنی «مفعول» فزون و فراوان است. بنابراین می‌توان «ظنّین» را به جای و به معنی «مَظنون» به کار برد و در زبان فارسی هم همین طور.

ص ۲۶۰، س ۱۷: «معنتی به» ترکیبی عربی است و هیچ دلیلی ندارد که آن را به صورت «معتنابه» بنویسیم. در مورد سایر الفهائى مقصور که در عربی به صورت «ئى» نوشته می‌شود شاید بتوان گفت که در فارسی آنها را به صورت الف بنویسیم عیبی ندارد، ولی این مورد بخصوص ترکیب عربی است و نمی‌توان آن را به الف نوشت.

ص ۲۸۲، س ۲۲: شاید اصل «نردبان» همان «نردبام» باشد که با تبدیل «م» به «ن» به این صورت درآمده است. و «نرد» در این مورد «وسیله چوبی» معنی می‌دهد (← نرده) و معنی مجموعه کلمه «وسیله چوبی مخصوص بام» است.

ص ۲۸۸، س ۲۲: «نفر» به معنی شخص و کس و واحد شمارش انسان اگر چه عربی است اما کلمه‌ای فارسی به حساب آمده است و مثل بعضی از کلمات فارسی به «ات» جمع بسته شده است.

ص ۲۹۵، س ۲۳: اصولاً در زبان فارسی اگر صفتی قبل از موصوف بیاید، در مقایسه با وقتی که بعد از موصوف بیاید تغییری می‌کند، مثلاً کسره اضافه آن حذف می‌شود، یا پس از صفت «ین» افزوده می‌شود، و حتی «ین» در صفت عالی هم در اصل از این قبیل است.

ص ۲۹۶، س ۵: ترکیب «نه... و نه...» [در کتاب نه... نه...] قید نفی نیست، بلکه حرف ربط مرکب مزدوجی است که در حقیقت منفی «هم... و هم...» است و ارتباطی با فعل ندارد، یعنی فعل جمله هم می‌تواند مثبت بیاید و هم منفی برای آن که مطلب بیشتر واضح شود، همان دو جمله‌ای را که آقای نجفی به عنوان شاهد آورده‌اند با «هم... و هم...» می‌آوریم:

(۱) این پیشنهاد را هم کارفرمایان پذیرفتند و هم کارگران.
(۲) این پیشنهاد را هم کارفرمایان و هم کارگران نپذیرفتند.
اما چون «نه... و نه...» مفهوم منفی می‌دهد معانی مختلفی ایجاد می‌کند.

(۱) این پیشنهاد را نه کارفرمایان پذیرفتند و نه کارگران (یعنی هیچ کدام نپذیرفتند).

(۲) این پیشنهاد را نه کارفرمایان نپذیرفتند و نه کارگران (یعنی هر دو نپذیرفتند، یا هر دو لا اقل رد نکردند).

(۳) این پیشنهاد را نه کارفرمایان و نه کارگران نپذیرفتند (یعنی هیچ کدام نپذیرفتند).

(۴) این پیشنهاد را نه کارفرمایان و نه کارگران پذیرفتند (یعنی هیچ کدام نپذیرفتند).

ص ۳۰۴، س ۸: «وهله» را مردم با «مرحله» اشتباه می‌کنند و آن را به صورت «وحله» می‌نویسند. همین تذکر باعث می‌شود که دیگر اشتباه ننویسند.

ص ۳۰۵، س ۲: وقتی از «هائِ ملفوظ و غیر ملفوظ» بحث می‌شود مربوط به آخر کلمه است نه جای دیگر کلمه. بنابراین مثال «هرگز» و «مهر» در اینجا بیمورد است. دیگر آن که وقتی شما به جای «ه» «هائِ» می‌گویید یعنی تلفظ عربی این حرف را

می‌گویید، باید آن را با همان همزه ادا کنید، یعنی در مورد حروف الفبای عربی باید آن همزه را حفظ کرد و نباید گفت «های ملفوظ و غیر ملفوظ» بلکه باید گفت: «هائِ ملفوظ و غیر ملفوظ.»

ص ۳۰۹، س ۹: «هلاک» در زبان فارسی به مفهوم صفتی هم استعمال می‌شود مانند: «از غصه هلاک شد»

بشد بارگی زیر پایش هلاک و لیکن نبودش به دل هیچ باک (فردوسی)

گر از نیستی دیگری شد هلاک ترا هست، بطراز طوفان چه باک (سعدی)

بنابر این ساختن «هلاکت» از «هلاک» وجهی پیدا می‌کند.

ص ۳۱۰، س ۱۰: «همبستگی» هم مانند «همیاری» است.

ص ۳۱۱، س ۱: «هندو» به معنی پاسبان و نگهبان و غلام زرخرد سیاه در مقابل غلام زرخرد سفید (ترك) هم هست:

این است همان درگه کاورا ز شهان بودی

دیلیم ملک بابل هندو شه ترکستان

(خاقانی)

ز هندو جستن آن ترکنازش همه ترکان شده هندوی نازش

(نظامی)

ص ۳۱۳، س ۵: «هیأت» و «مسأله» بدون شك باید به همین املا نوشته شوند. اما عقیده مرحوم استاد همایی این بود که در مورد این دو کلمه باید برای تفاوت مفاهیم آنچه معنی علم نجوم و دانش فلکی می‌دهد به صورت «هیئت» و آنچه معنی شکل و دسته و گروه و امثال آن می‌دهد به صورت «هیأت» نوشته شود. و همین گونه است در مورد «مسأله» و «مسئله». یعنی «مسئله» ریاضی را باید به همین صورت نوشت، اما «مسأله» به معنی سؤال شرعی یا مشکل و ایراد و امثال آن را با الف.

این نوشته بیش از حد طولانی شد و گر نه می‌خواستیم فهرستی مفصل از کلماتی که لازم بود آقای نجفی در کتاب خود بیاورند و ترکیبات و جمله‌هایی که باید درباره آنها بحث می‌شد ترتیب دهم و در پایان مقاله به حضور ایشان تقدیم کنم اما با تمنای توفیق ایشان در انتشار کتابهای مفید و ارزنده این کار را به وقتی دیگر موکول می‌کنم.